

زد رقم وحی الهی در ازل بر جوهرت  
 شد رموز غیب بر آئینه قلبت عیان  
 گر وزد يك نقشه از علم وزهدت در بیبط  
 می شود بیشك تمام مجرمان اهل جنان  
 از وجود حضرت بگرفته عالم این جلا  
 سد اسکندر نوئی ای نائب صاحبزمان  
 چونکه اندر عالم اشیاء بد در علم حق  
 میشوی تو رهنمای عاسیان در این زمان  
 زان سبب دادت علو مرتبت در کل ارض  
 چون شدی باب پیمان چون علی در آن زمان  
 کف قیاس تو را لازم که در هنگام جود  
 می شود حاتم یکی از بندگان و خادمان  
 بذل وجودت از صفات آن بدالهی بود  
 خود در عسرت بود لطفش متصل بر مضطربان  
 سر سر لطفش اگر بر دامن راغی وزد  
 باد قهرش گر شود بر خرمن باغی و زان  
 جای خار و خس بر وید لاله احمر ازین  
 جای سرو گل بر وید شعله اخگر از آن  
 می کند تاثیر حب حضرتش در قلب من  
 ورده کی مداح باشم بی منم از شاعران  
 گلشن اقبال او اندر ترفی هست و باز  
 تا رسد حد کمالتش فوق کاخ کهکشان  
 بیشك از لطفش شود شامل بیحیی حزین  
 می گذارم پسای فخر اول بفرق فرقدان

من عزیز مصر بودم در نجف بودم مقام  
 حال در غربت نظر کن زیر پای این و آن  
 با توکل کرده بودم مدتی آنجا به پسا  
 شهره آفاق بد در نزد جمع عاقلان  
 چند سالی صرف کردم عمر خود را بهر آن  
 با کمال دلخوشی شاگردم در آن مکان  
 چون ورق بر چیده شد مشروطه آمد در نجف  
 اهل مشروطه گرفتند مکتب من را نشان  
 پس که شوق آمد بمن امر معیشت بعد از آن  
 با حجج رقتم بفره بهر دفع تا کسان  
 حاصل عمرم بدی بکنانه در در آن دفاع  
 شد اسیر دشمنان اسلامیان در آن میان  
 دای دای از بس که گفتم در بدر از بس زدم  
 پای من شد لشک و لطفم بسته شد اندر دهان  
 از فراقش خون بدامان بس فشادم روز و شب  
 عاقبت بیرون شدم من از بهشت جادان  
 باب ما با امام ما بیرون نیامد از بهشت  
 من بیادرم بیرون جمله عیالات و زنان  
 رو بسوی طوس کردم باد صد آه و فغان  
 تا شدم وارد بخاک ری از آن دارالامان  
 بعد عزلت چند سالی قریه من اختیار  
 کردم و ماندم در آنجا با کمال امتنان  
 قریهها بودی در اطرافش همه اهل شلال  
 هم ز اسباب غلو بودند و بای آن سگان